



## فهرست

۷	پاس عطش
۱۵	پیغام
۲۱	نالۀ بلند
۲۷	بهار سرد
۴۱	جعبه جادو
۴۹	ابره‌های دور
۵۷	زخم
۶۵	قربانی
۷۱	در نیم‌روز
۷۳	حباب‌های سرخ
۸۷	جان نخل
۱۰۵	خون نخل
۱۱۵	دل نخل

## پاس عطش

طول و عرض سه قدمی برجک نگهبانی را حسین تشنه لب می رود و می آید. بادی نمی جنبد. با هر قدم، کلاه آهنی گشاد، مانند لگنی روی گردن باریکش لقلق می زند و در گوشش دنگ دنگ صدا می کند. روی لباس سربازی اش جابجا عرق شوره بسته است. آرزو می کند کاش هنوز عرق داشت تا راه که می رود کمی خنک شود. ژ-۳ هزار کیلویی روی شانهِ اش سنگینی می کند و چهار خشاب آویزان از فانسقه عاجزش کرده است.

به دیوارهٔ برجک تکیه می دهد، تفنگ را از روی شانهِ بر می دارد، قنداقش را روی نوک پوتین می گذارد و لولهٔ آن را به رانش تکیه می دهد. کنارۀ سر را روی دیوار برجک می گذارد. دیوار آهنی داغ است، خیلی داغ. کمی که می ماند عادت می کند. خمیازه می کشد. بعد از خمیازه هنوز دلش می خواهد چشم هایش همان طور بسته بماند... خوش است که حال نداشته باشی پلک باز کنی... خسته از کارِ باغ تکیه داده باشی به تنهٔ کلفت و محکم نخلی کنار چشمه یا توی کپر دراز کشیده باشی و کاکا عیسو از ته نخلستان ناله سر داده باشد و دلت بسوزد برای پرنده که همیشه تنهاست